



نشریه دانشجویی میقات دانشگاه امام صادق (علیه السلام) - پردیس خاوران

شماره بیست و دوم - مهر ماه ۱۴۰۱



« فتنه‌ها هنگامی که می‌آیند، ناشناخته‌اند و وقتی بگذرند و تمام شوند؛ شناخته میشوند! »

نهج البلاغه خطبه ۹۳

فهرست

صفحه ۳	زهره صابر	۱. یادداشت سردبیر
صفحه ۴	زهره عباسی	۲. افسون قصه‌ها
صفحه ۴	نرجس رجایی	۳. از رنجی که می کشیم!
صفحه ۵	الهه اربابی	۴. نسل Z
صفحه ۵	راضیه دانشیان	۵. برای آزادی
صفحه ۷	فاطمه کریمی	۶. نگاهی دوباره به ریشه‌ها
صفحه ۸	مهدیه محلوجی	۷. مصاحبه با دکتر فتوتیان

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام – پردیس خواهران

سردبیر: زهره صابر

ویراستاران: الهه رضوانیان، زهره صابر

هیئت تحریریه: زهره عباسی، زهره صابر، مهدیه محلوجی، فاطمه کریمی

گرافیکست و طراح: طیبه پورمحمد



بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع)
تولید - انتشار





یادداشت سردیر

و اگر روایتی هست ما آن را مطرح کنیم. گاهی ملت‌ها به اتفاق ناگواری در کشور نقد دارند و معترض‌اند، اما در قرن اعتراضات فرهیختگان با قلم قیام می‌کنند، و نابلدان با شورش در خیابان، صدای‌شان را به اعتراض بلند می‌کنند و سوء استفاده‌گران حقیر، حقیقت و اصالت یک نظام را هدف می‌گیرند. پس ما - اعضای هیأت تحریریه‌ی

نشریه‌ی دانشجویی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) در بالاترین سطح انتظار و انتقاداتمان، در موضع انصاف و حق قرار گرفتیم؛ و قلم به دست گرفتیم تا به جای تحریم کلاس‌هایی که هدف‌شان ارتقاء سطح علمی و فرهنگی مملکت است، ابعاد مختلف واقعه را بررسی کنیم. در این ویژه‌نامه «برای انسان» نوشتیم، «هزار و یک بهانه» را به زبان خودمان بررسی کردیم، از

**در قرن اعتراضات
فرهیختگان با قلم قیام می
کنند و نابلدان با شورش در
خیابان صدایشان را به
اعتراض بلند می‌کنند و
سوءاستفاده‌گران حقیر
حقیقت و اصالت یک نظام را
هدف می‌گیرند.**

«کنش جمعی» را روایت کردیم و...

ما امیدمان به طلوع روشن فرداست و نمی‌خواهیم جوانی‌مان را به دست خسران حاصل از اغتشاشات بی‌اساس بسپاریم و معتقدیم به آشوب‌کشیدن کشور حداقلی‌ترین تلاشی است که براندازان متوهم یک نظام مقتدر از آن استفاده می‌کنند.

خاصیت زمان آن است که نسبت به آنچه در بستر آن اتفاق می‌افتد؛ نمی‌شود بی‌توجه بود. اقتضای زمان آن است که آن را بشناسی، مسیر و مقصودش را تشخیص دهی و بعد به تناسب مقتضیاتش واکنش صحیح ارائه دهی و در جریان آن قدم برداری. اخیراً کشور ما به واسطه‌ی فوت یک دختر فضای، ملت‌ها و ناگه‌اری، را تجربه کرد که دستاویزی شده

برای رسانه‌های معاند و کشورهای به ظاهر دوست به باطن و حقیقت دشمن. از طرفی دیگر خشم فرو خورده‌ی عده‌ای بدون دانستن واقعیت ماجرا به سرعت توسط مخالفان نظام جمهوری اسلامی، مدیریت شده و هرم آتش را به سمت ملت و حاکمیت ایران اسلامی نشانه گرفت. جوانانی به بازی گرفته شدند و کارگردانانی، در زمین بازی جولان دادند و به اموال عمومی

آسیب زدند. ما هم در همین کشور زندگی می‌کنیم و گاهی به روند موجود اعتراضی داریم. ما هم دانشجوی این کشور هستیم و مؤذن جامعه. بر آن شدیم که خودمان به عرصه وارد شویم و روایت کنیم. تصمیم گرفتیم اگر اعتراضی هست، ما آن را به شیوه‌ی درستش مطرح کنیم و

افسون قصه‌ها

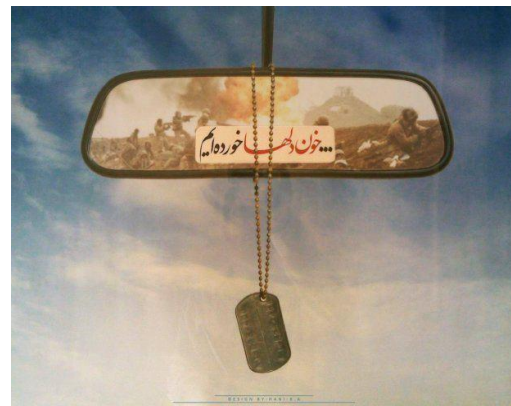
مردم ایران در ماجرای انقلاب اسلامی خیالِ تأسیس یک حکومت دینی را داشتند. این خیال و تصور فردی پیروزی انقلاب و اندیشیدن به ویژگی‌های یک حکومت مبتنی بر مردم سالاری دینی، از مشوق‌های حرکت مردم بود. رسیدن به حقیقت و درک واقعیت صحیح کاری دشوار است و برای همین انسان‌ها اغلب نه با داده‌های واقعی بلکه با روایت‌ها متقاعد می‌شوند. وقتی روایتی ذهن ما را تسخیر کند، می‌تواند نگرش‌هایمان را تغییر دهد، باورهایمان را دگرگون کند و حتی دغدغه‌های خاصی برای ما بسازد.

قصه‌ها و روایت‌ها مانند هوا، همه جا هستند. به تعبیر باربارا هاردی ما در قالب روایت خواب می‌بینیم، خیال پردازی می‌کنیم، پیش‌بینی می‌کنیم، آرزو می‌کنیم، انتقاد می‌کنیم و هزارتا کار دیگر. روایت‌ها در شناخت، هویت و حتی کنش‌های اجتماعی ما نقش مهمی بازی می‌کنند.

یک قوم یا ملت با شریک شدن در قصه‌ای درباره‌ی «ما»، آزادترین و توانمندترین و دموکراتیک‌ترین کشور روی زمین است. خانه‌ی امید جهان و جایی که چشم انسان قرن بیست و یکم به آن دوخته شده است. این روایت‌هاست که آمریکا را شبیه «شهری بر بلندای جهان» در نظر مردم درآورده است و بازتاب این روایت‌ها را می‌توان در آثار ادبی و سینمایی دید. گویی ادبیات و سینما آینه‌ی رؤیای آمریکایی هستند. روایت‌های جمعی و ملی، ما را قادر می‌کنند که آن سوی افق را ببینیم، خطرها را، یش بینی کنیم، به آینده‌های بهتر امید ببندیم و تصور کنیم که اگر جمعی عمل کنیم به چه خیرهای مشترکی خواهیم رسید. شاید وقت آن رسیده باشد که به چهره‌ی ایران و داستان و روایت‌های متعدد آن بیشتر بیاندیشیم...

پیوست: [می‌توانید به کتاب «روایت و کنش جمعی» از انتشارات اطراف مراجعه کنید.]

شکوفاشدن و کمال آن‌ها ناگزیر از حضور در اجتماع است. در یک کلام بدون جامعه نمیتوان به کمال رسید. جامعه در کنار تمام این محاسن یک قانون فراموش نشدنی دارد و آن این است که متشکل از انسان‌های با اراده‌ای است که گاه این اراده‌ها در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند و موجب تضییع حقوق دیگری می‌شوند و حل این مشکل تنها در سایه قانون و قانون‌گذاری امکان‌پذیر می‌باشد. چنین جهانی، دارای نظمی فراگیر است اما نه آن نظمی که مجال سیالیت افکار نفوس انسانی را به زنجیر می‌کشد. چرا که جامعه در ارتباط هموار میان این سه عنصر است که بقا می‌یابد. زمانی که ارتباط پویای میان مردم با یکدیگر یا مردم و مجری قانون دچار آسیب می‌شود، جامعه به نابودی و اضمحلال سوق پیدا می‌کند. همین آسیب‌ها، موجب چرخه تکراری حرکت از وضعیت مطلوب و آرمانی به وضع نامطلوب هستند و تاریخ همواره تکرار این چرخه است.



از رنجی که می‌کشیم...

شاید شما هم شنیده باشید که می‌گویند: «تاریخ همواره تکرار می‌شود»، جمله‌ای کوتاه اما با شمار بسیاری موافق و مخالف! و تاریخ پر است از آدم‌هایی که آرمان‌هایی را متولد کردند و کسانی که آرمان‌هایشان با خودشان دفن شد.

من معتقدم ما از کودکی، مشغول ساختن جهان آرمانی‌مان هستیم. در همان زمانی که از مقایسه شدن خودمان با فرزند همسایه رنج می‌بریم، در حقیقت از به رسمیت شناخته نشدن تفاوت‌هایمان رنج برده‌ایم! ما شاید می‌خواهیم در بستری زندگی کنیم که برجسی موسوم به لجباز، مطیع، شرور، صالح و... نباشد. بزرگتر که می‌شویم باز هم در مدرسه از نادیده گرفته شدن تفاوت‌ها و بی‌توجهی به ارزش انسانی‌مان، از کارخانه انسان‌سازی موسوم به مدرسه که در آن نخه بودن برابر است با پزشک یا مهندس بودن، از بی‌عدالتی و بسیاری از امور دیگر، رنجیده‌ایم. ما اما از پی تمامی این رنج‌ها، با امید محقق شدن جهانی آرمانی، ادامه می‌دهیم. جهانی چند بعدی، متشکل از افرادی که گرد هم جمع آمده‌اند و مناسبات و روابطی میان آنان به وجود آمده است. این روابط با مقررات و نهادهای اجتماعی مستحکم شده و برای اجرای این مناسبات، مکافات با ضمانت اجرایی وجود دارد. این جهان دارای سه عنصر مهم مردم، قانون و مجری قانون است. مردم همانند اعضای بدن انسان، هر یک رسالت پیشبرد هدف خاصی را بر دوش دارند که یکسان و هم‌سطح نیست. هر انسانی برای شکوفا کردن استعدادهایش خلق شده است و برای



نسل Z

در روزهای اخیر، حضور چشمگیر نوجوانان و نو جوانان در اغتشاشات علیه جمهوری اسلامی، بسیاری از دغدغه‌مندان تعلیم و تربیت را به بررسی ابعاد تربیتی این مسئله وا داشته است. در یادداشت پیش رو، بیان مسئله و آسیب‌شناسی مختصری به قلم اینجانب، دانشجویی از همین نسل، نوشته شده است. اولین و مهم‌ترین کار در مواجهه با یک مسئله، این است که به درستی بفهمیم «مسئله چیست؟». مسئله‌ی ما، کنشگری اجتماعی هیجانی، خارج از چارچوب و غیراخلاقی گروه خاصی از نسل Z است؛ گروهی با باورهای عقیدتی متفاوت از اهداف نظام حاکم در کشور ما یا ضد آن و از نسل بومی دنیای دیجیتال، ساختارشکن، منحصر به فرد و نامحدود. حالا چند سالی است که افرادی از این گروه، یا از فضای کودکی و مدرسه خارج شده‌اند و یا این کنش‌های هیجانی را در همان سنین کم‌تر از انتظار، بروز می‌دهند. مشارکت و ابراز وجود سیاسی‌شان پایین نیست، فقط به اقتضای عقاید و باورها و همچنین ویژگی‌های نسل، این ابراز وجود، در چارچوب‌های تعریف شده نمی‌گنجد و اتفاقاً در جهت مخالفت با ساختارهاست؛ یعنی اگر مثلاً در انتخابات رسمی کشور، مشارکت پایینی دارند، این خود یک عدم مشارکت فعال است.

اگرچه در تعلیم و تربیت رسمی و غیررسمی این نسل، آموزه‌های دینی و عقاید ملی-مذهبی مورد توجه بوده، اما قطعاً کافی نبوده است. این نسل برای مواجهه با جنگ نرم، تقویت هویت ملی و پایداری به دین، علاوه بر کتاب‌های به ظاهر نه‌چندان موثر «سواد رسانه‌ای»، «هویت اجتماعی»، «دین و زندگی» و سایر محتوای درسی و برنامه‌های فرهنگی موجود، به «درک شدن»، «تبیین»، «معیار دادن»، «تقویت انگیزه‌های درونی»، «گفت‌وگو» و... نیز، به شدت نیازمند است. مقوله‌های مهمی که از آن‌ها غافلیم و روز به روز، با صحنه‌های تعجب‌آور تری از تبعات این غفلت مواجه می‌شویم. برای مثال، اگر قرار است آن‌ها با نظام جمهوری اسلامی موافق باشند یا حداقل به قوانین اجتماعی احترام بگذارند، علاوه بر تقویت قانون‌مداری که باید در فرایند تربیتی بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفته باید در مورد چرایی این مسائل هم قانع شوند. بسیاری از افراد این نسل، حتی بی قید و شرط و بدون اقتناع، از والدین یا معلم مدرسه هم اطاعت و تبعیت نمی‌کنند؛ حکومت که جای خود دارد... البته، به جهت رعایت عدالت، باید در نظر گرفت که علاوه بر فرایند تربیتی و عوامل بیرونی موثر بر گروه مد نظر، انتخاب‌های ارادی و خودشان نیز در این باورها تا کنش‌گری‌های غلط، موثر بوده؛ اما بحث حاضر، ناظر به ابعاد تربیتی مسئله است. این گروه، اگرچه شاید اکثریت نباشد، اما به سرعت در حال بزرگ شدن است و حتی کم و کوچک آن اهمیت دارد چراکه متشکل از مهم‌ترین سرمایه‌ی ملی ماست.

برای آزادی

برای انسان، اما کدام انسان؟ در میان این شلوغی‌ها این واژه بیش از همه زیر پای افراد لگدمال می‌شود. از این طرف و آن طرف صداهای زیادی بلند است. می‌گویند: «امروز مردم دنیا برای شما بپا خاستند. نرسید و از انسانیت خود دفاع کنید و برای همیشه از شر جمهوری اسلامی خلاص شوید». اما واقعا از کدام انسان می‌خواهیم دفاع کنیم و بخاطر کدام انسان پنجه بر صورت دیگران می‌کشیم؟ انسان متوقع دنیا زده؟ انسانی که حتی خوبی و بدی در نسبت با منافع او و تنها او تعریف می‌شود؟ کدام درست؟ کدام غلط؟ حرف از درست و غلط که بشود پای نسبیّت، به میان می‌آید. انسان شاد بی حد و مرز که قامت خود را برای دستیابی به توانایی‌های نهفته‌اش کشیده است.

انسانی که خدا را در محراب خانه‌اش یا در لقلقه زبانش زندانی کرده است، یا نه؟ انسانی که می‌خواهد خدای خود را از کنج اتاقش بیاورد وسط زندگی؟ انسانی که وجودش را نه درون خود که در ذات حق پیدا می‌کند، وجودش را متحد با تمام مخلوقات جهان می‌بیند دائم با درست و غلط درون خود درگیر است و با هر پیروزی و انتخاب درست یک قدم به کمال خود نزدیک‌تر می‌شود؛ می‌داند هیچ موجودی عبث و مستقل از دیگری آفریده نشده است. همه به هم مربوط‌اند. در قرن جدید در هیاهوی صحبت از ایده‌های مختلف حکمرانی زیر سایه اومانیسیم و انسان شاهی، انسان جدیدی متولد شد. انسانی که همه معادلات پیش از خود را برهم می‌زد. او حاصل یک اعتراض و یک «نه به وضع موجود» بود. برخلاف سانتاژهای رسانه‌ای او آزادی را خوب می‌فهمد. از همان زمانی که فقط یک نفر را به خدایی پذیرفت و نه هزاران نفر را، او با رویای آزادی زندگی کرده است. از همان زمانی که از شمال و جنوب از شرق و غرب دشمنان به او هجوم آوردند، او را میان خود تقسیم کردند، برایش تصمیم گرفتند، بین مردمش برای نفت آخ و پیف راه انداختند؛ که سیاه است، بد بو است، به درد ما نمی‌خورد، رویای توانستن و پیشرفت و رشد را از او گرفتند و اسم مشتقی تقلید و خاک پای منافع از ما بهتران بودن را گذاشتند «توسعه»! همان انسان‌هایی که آزادی را برایش توصیه می‌کنند؛ روزی مردم او را به چشم ابزار آلاتی می‌دیدند که برای سرویس‌دهی به آن‌ها بوجود آمده‌اند. همان‌هایی که رنگ خون‌شان آبی است.

بگذارید آزادی مورد بحث را کمی بازتر کنیم: تو آزادی آنطور که من فکر میکنم فکر کنی و گرنه متعصب و خشونت طلبی حتی اگر چند سال مقابل تمام گروهک های تروریستی ایستاده باشی و از مردم موافق یا مخالف خودت محافظت کنی؛ آن هم در زمانی که کرور کرور انسان بخاطر ابراز عقیده در کشورهای مذکور کشته شدند و هیچ کس اعتراضی نکرد! تو دگم و بسته‌ای حتی اگر بجای مشغول کردن مردم به مسائل جنسی و امثالهم، حرف حکومت علوی بزنی تا مدام مورد سنجش و مقایسه با یکی از سخت ترین نوع حکومت کردن قرار بگیری و اشتباهات و خطاهایت مورد سؤال قرار بگیرند. تو زن‌ستیزی حتی اگر زنان و دخترانت را از چنگ تعصب های بی جا بیرون آورده و رویای علم اندوزی اش را به واقعیت بدل کرده باشی، حتی اگر برای حفظ این زن جان داده باشی. حتی اگر در تلاش برای کنار زدن افکار پوسیده او را رهبر نهضت نامیده و به وجودش افتخار کرده باشی. تو هیچ چیز از احساسات انسانی، عشق، احترام، عزت و... نمیفهمی حتی اگر بخشی از حماسه اربعین بوده باشی. حتی اگر تنها باوری باشی که زیر پرچم آن انسان‌ها میتوانند قومیت و نژاد خود را نینند و بی حد و مرز به هم محبت کنند؛ انفاق کنند و به یک‌دیگر احترام بگذارند. این آغاز یک راه است؛ راهی پرسنگلاخ اما روشن. راهی برای اعاده حیثیت از انسان. در این راه دردهایمان را تنها برای هم بازگو میکنیم، روی زخم هایی که از خودمان یا دیگری خورده‌ایم باهم مرمم میگذاریم، یک‌دیگر را بیش از پیش میشنویم و در آغوش میگیریم؛ تا آن هنگام که الله، خدای آسمان و زمین، تنها خدای روی زمین باشد و ما به مرز یگانگی رسانده باشیم.



نگاهی دوباره به ریشه‌ها



فوت خانم مهسا امینی و جزئیات اتفاقات پس از آن بر هیچ کس پوشیده نیست. اما گاهی، نگاهی کل‌نگرانه، که به مرور جزئیات با عینکی منطقی و انتقادی منجر میشود حائز اهمیت والایی است و چه بسا همین مرور تبیین‌وار اتفاقات به صورت منطقی با استناد به محکّمات اعتقادی، نقاط ابهام را شفاف کرده و لکه‌های سیاه را از فهم ما از اتفاقات و حوادث ببرد.

در اول کلام باید به این اشاره کرد که آیا نظرات و سلايق گوناگون بیان شده در این روزها من باب قضیه حجاب، معیار اجرا و نحوه اجرای این امر است یا معیار و چارچوب دیگری را باید در نظر گرفت؟ آیا اعتقادات و سلايق تک‌تک افراد جامعه خواهد توانست به تنظیم مناسبات اجتماعی آنان منجر شود؟ بر همه کس عیان است که طبق نص صریح قرآن، حجاب مطالبه خداست فلذا روش و چارچوب تعظیم، اجرا و نهادینه‌سازی آن در جامعه را نیز باید از مطالبه‌گر اصلی این امر پرسش کرد. همانگونه که دادن حکمی بدون تبیین ملزومات عمل و اجرای آن بی‌فایده است و خداوند نیز از این نقص مبرا است، در سوره «نور» به شفاف‌سازی کامل حول نحوه اجرای این حکم در جامعه برآمده که تدبیر صحیح در این ایات لازمه شناخت درست و حقیقی ما از این امر است.

واضح است که حجاب مسئله‌ای اجتماعی و حوزه دخالت حاکمیت نیز در مسائل اجتماعی است، و همچنین نحوه این دخالت به شیوه صحیح و اسلامی آن نیز در قرآن بیان شده اما سوال ما از مسئولان و داعیه‌داران احکام خداوند در جامعه اسلامی این است که آیا این راهبردهای قرآنی و متناسب با اسلام ناب حقیقی مورد توجه آنان هست و یا اصلا این راهبردها به شیوه صحیحی فهمیده و شناخته شده‌است که حال تبدیل به قانون و عملکرد در جامعه شود؟ با توجه به شواهد حاضر و احوال و اوضاع پس از انقلاب، به نظر میرسد حجاب، این مقوله اجتماعی، بیشتر با تشخیص بشری پیش‌برده شده است تا تشخیص الهی و مگر حجاب مطالبه بشر بوده است که تشخیص‌های او در این امر دخیل شده و تشخیص و تجویزات الهی از سوی مطالبه‌گر حقیقی آن به کنار رانده شده‌است! تنها عمل انجام شده در این امر، استناد مقوله حجاب به قرآن بوده و لکن در نحوه اجرا و نهادینه‌سازی آن به صورت یک قانون به این کتاب الهی رجوعی صورت نگرفته است. آیا وقت آن نیست که علاوه بر ارائه بودجه به موضوعاتی از قبیل تلاوت و حفظ قرآن و محدود کردن این کتاب به حاشیه جامعه، قرآن به متن زندگی آورده شود و اراده‌ای برای اجرای اصل و محض این کتاب، آن هم نه فقط در مسئله حجاب بلکه در تمامی شئون زندگی در جامعه صورت بگیرد؟ سخن ما این است که اگر اراده‌ای برای تثبیت فرایند الهی و قرآنی حجاب وجود نداشته و تلاش‌هایی برای اصلاح زیرساخت‌ها صورت نگیرد، وجود و وجوب نهادهایی نظیر گشت ارشاد و اعمالی نظیر تذکرها، خیابانی بی‌نتیجه و بی‌معنا خواهند بود. علاوه بر این، حوادث پس از فوت خانم امینی نشان از آن میدهد که حجاب صرفاً مسئله‌ای از میان دریایی از مسائل است و زخم‌هایی درمان نشده در کالبد حکومت جای گرفته‌اند و اعتراضات و نقدهایی بس درست به برخی عملکردها وجود دارد. حق مسلم مردم است که راه و مجرای قانونی برای بیان اعتراضات خود بدون قرار گرفتن در خطی موازی اغتشاش‌گران و آنان که اعتراضات اصیل مردم را بهانه و دستاویزی برای نیل به مقاصد و اهداف خود میکنند در دست داشته باشند. وجود چنین امکانی، مطالبه به حق مردم است و همانطور که رئیس‌جمهور محترم در گفت‌وگوی زنده خود با مردم به پیشنهادی برای نیل به این هدف اشاره کردند خواسته ما این است که پیشنهاد ایشان و ایده‌ها، نظرات و پیشنهادات مشابه آن برای ایجاد مجرای صحیح برای انتقاد و اعتراض مردم هرچه سریع‌تر به وادی عمل برسد.

در واپسین کلام باید به این مهم اشاره کرد که شکاف ایجاد شده در کشور بین مردم و مسئولین، مردم و حکومت، و حتی میان خود مردمان جز با گفت‌وگوی عقلانی، شنیده و فهمیده شدن سخنان و آلام مردم از جانب حکومت و عملکردی برهانی-منطقی و مودت‌آمیز پر نخواهد شد. وحدت و همبستگی میان تمامی مردم جامعه از ارکان اصلی بقای حیات کشور عزیزمان ایران است و مگر غیر از این است که همیشه مردم این کشور با هر اعتقاد و سلیقه‌ای نه مانند غریبگانی بل بسان یک خانواده در کنار هم ایستاده‌اند.



آقای دکتر فتوتیان، تحلیل شما در رابطه با اتفاقات اخیر چیست؟ برای بررسی هر پدیده بهتر است به بسترهای تاریخی وقوع آن توجه بنماییم، از طرفی هر پدیده را میتوان از برش‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد و به یقیناً تنها با بررسی یک برش از مسئله، تمامی ابعاد آن روشن نمی‌گردد. برشی که من از زاویه آن می‌خواهم به تحلیل وقایع اخیر پردازم به غفلت تاریخی ما باز میگردد. انقلاب اسلامی واقعه عظیمی بود که ایجاد تحولات بزرگ در جهان را با خود داشت و همچنان هم در حیث گفتمانی در جهان توانسته است تأثیرات جدی بگذارد اما متأسفانه از همان دهه ۶۰ گرفتار نوعی غفلت نسبت به یافت مسئله در رخدادهای گوناگون اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شد. عدم التفات به مسئله و امنیتی و سیاسی کردن تمامی رخدادهای گاه و جوه ارتباطی آنها به مسائل سیاسی و امنیتی اندک بود؛ از سوی تمامی گروه‌های فکری و سیاسی و احزاب مختلف و حتی گروه‌های معارض موجب میشد که آن رخداد گرفتاری بی‌مسئله‌گی شود.

ممکن است برای روشن تر شدن مقصودتان مثال بزنید؟ مثالی که از بی‌مسئله شدن یک اتفاق اقتصادی و ایجاد بحران اجتماعی و امنیتی در پی آن به نظر می‌آید، تحویل کارخانه مهم استار لایت به هادی غفاری است که در آن زمان یک انقلابی رادیکال به حساب می‌آمد و البته اکنون حتی سعی در رد نظریه ولایت فقیه دارد، در آن زمان یک مسئله اقتصادی صرفاً سیاسی دیده شد و طی مدت کوتاهی که این کارخانه به ورشکستگی رسید. اعتراض کارگران نیز صرفاً امنیتی فهم شد و برخورد امنیتی و سیاسی تلاشی برای فهم هسته‌ی مرکزی این مسئله رخ نداد و مشکل و آثارش باقی ماند؛ و یا در حوزه فرهنگ، عدم فهم مسئله موسیقی و بی‌مسئله شدن آن در ابتدای انقلاب و عدم التفات و سیاست‌گذاری صحیح و امنیتی کردن و سیاست‌زده کردن این قضیه، موجب بسط ابتذال گونه نوع جدیدی از موسیقی، مثل پاپ در دهه بعد شد. موسیقی که آدرنو (فیلسوف و جامعه‌شناس سوئیسی) بیان میدارد ذهن مردم را توده‌وار می‌سازد. هرچند که اکنون یکی از سالم‌ترین موسیقی‌ها به شمار می‌رود اما امروز ما با انواع مبتذل تری رو به رو هستیم. یا مسئله ویدئو در دهه ۷۰ که به نوعی جرم تلقی می‌شود و با یک مسئله فرهنگی به نحوی امنیتی برخورد میشود موجب عدم التفات ما به مسئله رسانه میگردد. هرچند در آن زمان افرادی با توجه به اصل مسئله همچون شهید آوینی سعی در عمق بخشیدن به خودآگاهی و مسئله آگاهی ما در آن برهه داشتند اما توجه لازم به آن هشدارها وجود نداشت. بحث بنده این است که ما با تبدیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به مسائل امنیتی آنها را به یک رزنانس سیاسی بدل نموده و در این رزنانس سیاسی آنها را بی‌مسئله کرده و بسط ابتذال گونه آن مسئله یا مشکل را موجب می‌شویم. چنانچه در سال‌های اخیر با اهداف صیانت از فضای مجازی موجب نه بسط معناگونه بلکه ابتذال محور آنها شدیم. یا مسئله‌ای که هم اکنون زنگ خطر آن وجود دارد مسئله پتروشیمی خلیج فارس است که بزرگترین بنگاه اقتصادی کشور بوده و ۳۰ درصد ارز نیمایی کشور را تامین می‌کنند؛ اما ریاست این مجموعه را به آقا علی عسگری رییس سابق صدا و سیما سپرده‌ایم که هیچ گونه تخصص و تناسبی با این جایگاه ندارند. در این جا دوباره به یک مسئله تخصصی صرفاً سیاسی نگاه کرده‌ایم و مشکل این است که به هر دلیل در این مجموعه فضایی شکل گرفته که افراد احساس میکنند با هر انتقادی برخورد امنیتی صورت خواهد گرفت و اگر در آینده مشکلی پیش بیاید یا اعتراضی رخ دهد قطعاً شاهد هزینه‌های بسیاری برای کشور و جامعه خواهد افتاد.

این بی‌مسئله‌گی چه خطراتی را در پی خواهد داشت؟ این اتفاق در دراز مدت موجب بحران جدی هویتی برای ما به ویژه نسل جوان خواهد شد؛ چرا که این بی‌مسئله‌گی خودش را در یک بی‌هویتی نشان میدهد و این بی‌هویتی حتماً موجب رادیکال تر شدن فضا و خشن تر شدن آن می‌شود، مسئله‌ای که در وقایع اخیر نیز شاهدش بودیم، شاید ابعاد و گستره اتفاقات اخیر بسیار کمتر از آبان ۹۸ بود اما کنش‌ها خشن تر و رادیکال تر و افراد ترس تر بودند. از طرفی به لحاظ اجتماعی شاهد افزایش دو قطبی‌های اجتماعی و امتناع گفتگو و بسط ابتذال خواهیم بود چه آنکه ابتذال مولود بی‌نظمی است و جایی نظم و order نیست که مسئله و تفکر و فلسفه وجود ندارد و همین عدم وجود تفکر موجب میشود همه چیز غیر قابل پیش‌بینی شود. یعنی نمیتوان پیش‌بینی کرد اعتراض بعدی چه زمانی رخ می‌دهد؟ ابعادش چه قدر خواهد بود؟ اساساً اعتراضی وجود خواهد داشت یا نه؟ و در مجموع تشدید شکاف، کم شدن سرمایه اجتماعی، بسط ابتذال و آتارشی و امتناع گفتگو به علت غفلت از مسئله شتاب بیشتری می‌گیرد. به همین دلیل شاید باید همه طرف‌ها و جریان‌ها را به فهم مسئله فراخواند.